

## شاپور دوم (شاپور ذوالاکتاف)

ما از رخداد‌های درون ایران در دو دهه نخست سلطنت شاپور دوم به جز واقعه تدوین اوستا چندان آگاهی نمی‌داریم. ولی می‌دانیم که در اثر از میان رفتن اختلافات حوزه‌های فقهی که به تدبیر آترپاد مِه‌راسپند و اردوی راج انجام گرفت، ارتش وحدت دیرینه را بازیافته بود. با تدبیرهایی که این دو مؤید برجسته به کار برده بودند سپهداران کشور اختلافاتشان را کنار نهاده و همچون دوران شاپور اول در انسجام و همدلی بودند. از شگفتیهای تاریخ آنکه اقدام دولت ایران برای تدوین دین رسمی مزدایسن گرد آوردن مذاهب مزدایسنی در یک بوته در زمانی انجام می‌گرفت که امپراتوری روم نیز در آستانه رسیدن به مرحله تغییر دین به مسیحیت و رسمیت دادن به آئین مسیح در دربار و سرزمینهای زیر سلطه قرار گرفته بود. این واقعه که حدود ده سال پس از تدوین دوباره اوستا به وقوع پیوست در ایران بازتاب بسیار قابل توجهی یافت. امپراتور کنستانتین در سال ۳۳۰ م تغییر دین داده مسیحی شد و دین مسیح را در دربار و ارتش و دستگاههای دولتی سراسر کشورش رسمیت داد؛ ولی این اقدام او مخالفت مخالف بخشی از نیرومندان دولت روم را برانگیخت و او را به خود مشغول داشت، و او گرچه از امپراتوران تجاوزطلب بود ولی فرصت نیافت که به مرزهای ایران تعرض کند.

رسمیت یافتن دین مسیح که سبب می‌شد توده‌های مسیحی در درون امپراتوری با شور و شوق از دولتشان حمایت کنند و برای تقویت ارتش روم و گسترش دین وارد ارتش شوند باعث شد که مغان مذاهب دین ایرانی خطر رومیان را جدی‌تر از پیش بگیرند و بیش از پیش در راه وحدت مذهبی حرکت کنند و هرگونه اختلافات مذهبی را به کنار نهند و در تقویت دین و دولت بکوشند.

### سرکوب قبایل عرب توسط شاپور دوم

پیش از این گفتیم که سرزمینهای حران و نصیبین و دارا و آمیدا و بخشی از ارمنستان را رومیان در میان آشفته‌گیهای اوضاع درونی ایران اشغال کردند. این سرزمینها چندین سال در اشغال رومیان بود و آنها را عملاً ضمیمه قلمرو خودشان کرده بودند. و گفتیم که بخشی از قبایل عرب با استفاده از این فرصت در سرزمینهای اطراف غربی و جنوبی میان‌رودان تاخت

و تاز کردند و زمینهای را برای خودشان گرفتند و آبادیهای را به‌ویرانه کشاندند. در این میانه شاپور دوم به سن بلوغ رسید و تصمیم گرفت که شکوه از دست‌رفته ایران را بازگرداند و هم سرزمینهای ایرانی را از اشغال رومیان بیرون بکشد، و هم خطر عربهای نورسیده بیابانی را از مرزهای ایران دور کند.

قبایل عربستان در میان آشفتگیهای اوضاع درونی ایران در سه دهه گذشته از سوئی به‌درون بیابانهای حران و نصیبین خزیده بودند که در اشغال رومیان بود، و از سوئی از راه دریا به حاشیه کرانه‌های جنوبی پارس رفته بودند و فسادها می‌کردند. در اطراف جنوبی فرات (در جنوب عراق کنونی) نیز قبایل نورسیده بنی‌بکر و بنی‌تمیم فساد می‌کردند و زمینها را به‌چراگاه شتر مبدل ساخته کشاورزی را از رونق انداخته به‌تأسیسات آبیاری زیانهای بسیار زیادی وارد کرده نواحی اطراف سکونتشان را در ناامنی فرو برده به‌کشاورزی جنوب عراق آسیبهای بسیار وارد آورده بودند. قبایل یمنی طی نیز در آن اواخر در دنبال مسیر هجرتشان از یمن به‌شمال عربستان و اطراف جنوبی مرزهای عراق رسیده بودند. طبری نوشته عربها که سرزمینهایشان فقرزده بود چشمشان به‌خیرات ایران بود. جمع بزرگی از آنها از بحرین (سواحل غربی دریای پارس) و کاظمه (کویت کنونی) از راه دریا به سواحل جنوب پارس سرازیر شده بودند و در آن سرزمینها فساد و تباهی به‌بار می‌آوردند. در این سالها ایرانیان گرفتار مشکلات خودشان بودند، و تاج‌شاهی را بر سر یک نوزادی نهاده بودند و کسی هیبتی از او در دل نداشت. این وضع ادامه یافت تا شاپور به سنین جوانی رسید و شانزده ساله شد. و نوشته که شاپور از کودکی نشان داد که در اندیشه آبادسازی و شکوه ایران است. او همواره از سران کشور که به‌حضورش می‌رسیدند درباره اوضاع مناطق کشور پرس و جو می‌کرد، و خبرهایی که به‌او می‌رسید برایش ناخشنودکننده بود؛ همه خبر نابه‌سامانی و آشفتگی و از هم‌پاشیدگی و ناامنی بود؛ و این خبرها دل شاپور را به‌درد آورد. او چون به ۱۶ سالگی رسید سپهبدان و افسران ارتش را به‌حضور طلبید و برایشان درباره پریشانیهایی که در سالهای کودکیش بر کشور مستولی بود سخنرانی کرد و به‌آنها اطلاع داد که تصمیم دارد اوضاع کشور را روبه‌راه کند؛ لذا تصمیم گرفته که خودش شخصاً به‌سرکوب دشمنان کشور برخیزد. بزرگان به‌او مشورت دادند که چنین اقدامی را به‌یکی از افسران بلندپایه بسپارد و خودش به‌جنگ نرود. او گفت که این کار جز از خود او از کسی بر نمی‌آید. سپس سپاهش را آماده کرد و به‌سران سپاه فرمود که به‌عربهایی که وارد کرانه‌های جنوبی پارس شده و خرابیها به‌بار آورده‌اند رحم نکنند و کسی از آنها را زنده نگذارند. او به‌عربهای عبدالقیس که وارد کرانه جنوبی پارس

شده بودند و فساد می کردند حمله برد و آنها را بی رحمانه کشتار کرد. آنگاه از راه دریا به هَجَر و خط (سواحل غربی دریای پارس در منطقه شرقی عربستان) رفت که جماعات بزرگی از بنی تمیم و بنی بکر و عبدالقیس در آنجا بودند، و بسیاری از آنها را کشتار کرد. بقیه شان به کوهستانها و بیابانها و ریگزارها گریختند. سپس از آنجا به یمامه (سرزمینهای داخلی شرق عربستان) رفت و بنی بکر را سرکوب کرد، و از آنجا در سرزمین حجاز تا نزدیکیهای مدینه رفت و هر قبیله که بر سر راهش بود را سرکوب می کرد. از آنجا به شمال رفت و وارد منطقه قبایل ایاد و بنی تغلب شد که در میان کشورهای ایران و روم واقع شده بود (بیابان حران و نصیبین). در آنجا نیز کشتار بسیاری انجام داد و ایاد و تغلب را از منطقه تاراند.<sup>۱</sup>

مسعودی نوشته که جماعات بزرگی از عربهای ایاد به درون سرزمینهای «جزیره فرات» (بیابانهای حران و نصیبین) خزیده بودند و فساد می کردند؛ و رئیسشان در زمان شاپور دوم نامش حارث ابن اَعْرَیادی بود. آنها تابستانها به جزیره می رفتند و زمستانها به عراق (زمینهای شمالی حیره). شاپور چون به ۱۶ سالگی رسید تصمیم گرفت که اینها را از منطقه بیرون کند.<sup>۲</sup> منطقه جزیره همان سرزمینهای حران و نصیبین و دارا بود که پیش از این دیدیم رومیان در زمان بهرام دوم اشغال کردند، و اکنون نیز در اشغال رومیان بود. قبایل ایاد و بنی تغلب در چند دهه اخیر به تشویق رومیان از بیابانهای شمالی عربستان به درون این سرزمینهای اشغالی کوچیده بودند. یادمان هست که در اواخر دوران پارتی نیز رومیان اینها را تشویق به خریدن به درون همین سرزمینها کرده بودند؛ سپس اَرَدشیر بابکان آنها را به درون بیابانهای شام تاراند. هدف رومیان هم در زمان آشفتگیهای اواخر دوران پارت و هم در آشفتگیهای سه دهه اخیر از این کار آن بود که ترکیب جمعیتی منطقه را بر هم بزنند و جماعتی از قبایل عرب وفادرا به خودشان را در منطقه داشته باشند. اینها در جنگهای رومیان با ایران به خدمت ارتش رومیان درمی آمدند. طبری به یکی از جنگهای رومیان با ایران اشاره کرده که دهها هزار عرب در سپاه روم شمشیر می زدند.<sup>۳</sup>

شاپور چاره نئی نداشت جز آنکه با این عربان با سختگیری رفتار کرده آنها را از منطقه بیرون کند. او با اقدامات بسیار خشونت آمیزی که درخور همین اقوام بیابانی بود آنان را از نواحی تمدنی دور کرد و امنیت را به منطقه برگرداند. مسعودی نوشته که شاپور به جزیره لشکر کشید، جماعات بزرگی از ایادیها را کشتار کرد و بقایایشان به سرزمینهای روم گریختند (سال ۳۲۷ یا ۳۲۸ م). و یادآور شده که وقتی معاویه با علی در جنگ شد (جنگی که اتفاقاً در همین منطقه در کنار روستای صَفین رخ داد) علی در یکی از خطبه هایش گفت: «زود باشد که

معاویه به هلاکت برسد؛ همان گونه که ایادیهارا شاپور به هلاکت رساند».<sup>۴</sup>

شاپور برای آنکه مرزهای جنوبی و غربی میان رودان را در برابر خزش عربها مصون بدارد، امارت عربی حیره - با مرکزیت نجف کنونی - که ریاستش در دست رئیس اتحادیه قبایل بنی لخم بود را تقویت کرد. یک افسر ایرانی با منصب «مرزبان» در مرکز این امارت مستقر شد، و پادگان حیره نوسازی و تقویت شد. امر کنترل نقل و انتقال قبایل شمال عربستان به این امارت واگذار شد. چند مرکز نظامی نیز در مناطق شرقی و شمالی عربستان دائر شد تا نقل و انتقال قبایل منطقه را زیر نظر و کنترل داشته باشند. علاوه بر پادگان حیره، پادگان بزرگ شاپور در منطقه انبار کنونی دائر کرد و این منطقه که ساکنانش مخلوطی از آرامی های بومی و عربهای مهاجر بود را تبدیل به شهرستان بزرگ شاپور کرده ضمیمه استان بابل کرد. سران قبایل بیابان این منطقه در غرب فرات نیز موظف شدند که در فرمان امیر حیره باشند. پس از آن، شاپور از قبایل شمالی عربستان دلجویی کرد و سرانشان پذیرفتند که در فرمان امیر حیره باشند.

امارت حیره در سده های آینده یکی از مهم ترین مراکز تمدنی شمال عربستان شد و به عنوان واسطه انتقال تمدن ایرانی به قبایل نواحی شمالی و شرقی عربستان عمل کرد. اقدام شاپور جوان در سرکوب قبایل عرب نشانه تدبیر و کاردانی او بود. اینها در درون مرزهای ایران می زیستند، و قبایلی که در کرانه شرقی عربستان بودند (مشخصاً عبدالقیس) هرگاه و بی گاه که فرصتی دست می داد از راه دریا به کرانه پارس سرازیر می شدند و ناامنی ایجاد می کردند. در منطقه فرات میانی نیز عربها آلت دست رومیان می شدند و در موارد بسیاری در جنگهای رومیان با ایران در کنار رومیان می جنگیدند تا از غنایم جنگی پاداش دریافت کنند. کاری که شاپور با عربها کرد نشانه دورانندیشی و آگاهی سیاسی ژرف این شاهنشاه بود. از این پس تا پایان دوران ساسانی عربها در آرامش زیستند و هیچ گاه به فکر دست اندازی به سرزمینهای جنوبی و غربی میان رودان بر نه آمدند و هیچ گاه جرأت نکردند که از راه دریا به کرانه جنوبی پارس بروند مگر برای فروش شتر و گوسفند و پشم و پوست و خریدن خواربار و وسایل معیشت. امنیتی که دولت ایران در منطقه شان برقرار کرد برای آنها نیز رضایتبخش بود، زیرا با سرپرستی ایران به دوران ستیزه های قبایلی خودشان در این مناطق نیز پایان داده شد. از خوش رفتاری شاپور با سران قبایل عرب در سالهای آینده نیز داستانهائی برای عربها مانده بوده که بعدها وارد کتابهای ادبی و تاریخی عربی شده و برای ما مانده است، و جایش در این گفتار نیست.

داستانهایی که بعدها عربها از خوشنتمهای شاپور درباره خودشان بازگویی می‌کردند می‌تواند نسبت به عربهای خزیده به کرانه‌های جنوب ایران اتفاق افتاده باشد. از گزارش طبری خواندیم که شاپور به افسران فرمود که به اینها هیچ ترحمی نکنند و همه‌شان را بکشند. او که از فسادکاریهای عربهای خزنده سخت به‌خشم بود تصمیم گرفت که آنان را به سختی سرکوب و ادب کند تا در آینده هیچ‌گاه به فکر چنین فسادهایی برنهند. آنها قومی بودند که لازم بود به شدت ترسانده شوند، وگرنه غرور بیابانگردی‌شان مانع از آن می‌شد که به اطاعت هیچ قوم متمدنی درآیند و دست از راهزنی و ویران‌گری کشیده به سکونت گرایند. آنها فقط بیابان می‌خواستند و هر جا که جاگیر می‌شدند آبادیها را تبدیل به بیابان و چراگاه شتر می‌کردند. تنها راه شاپور آن بود که آنها را به درون بیابانهای عربستان واپس براند. ولی طبیعی بود که عربها که با دستیابی به زمینهای پرسبزه و گیاه به‌آرزوی دیرینشان رسیده از گرسنگی و قحطی بیابانهای بی‌آب و گیاه عربستان رهیده بودند به آسانی تسلیم شاپور نمی‌شدند، و چون می‌دانستند که در بیابانهای عربستان به همان گرسنگی پیشین و همان تنگی معیشت برخوردارند گشت مجبور بودند که در برابر شاپور تا پای جان مقاومت کنند. بازخوانی رخدادهایی که سیصد سال پس از این اقدام شاپور رخ داد که خزش عربها به همراه فتوحات اسلامی به ایران و خاورمیانه صورت گرفت و به‌درهم کوفتن تمدن کهن ایران و نابودگری فرهنگ و کشتارها و تخریبها انجامید، به مطالعه‌گر تاریخ حق می‌دهد که خوشنتمهای شاپور درباره عربهای خزنده به سواحل جنوب پارس و کرمان را توجیه کند. آنها قومی بودند که باید شدیداً ترسانده می‌شدند. اقدامی که شاپور انجام داد نشان از دوراندیشی او دارد نه بی‌رحمی او. عربها نوشته‌اند که او سران قبایل را در عربستان بر سر جاده‌ها بر دار زد؛ و طایفه‌هایی از آنها را در کرانه‌های جنوب دریای پارس (که در آن زمان تابع کرمان بود - و به تبع آن - کرمان نامیده می‌شد و اکنون امارات متحده عربی است) اسکان داد. دبیر بلخی درباره سرکوب عربها چنین نوشته است:

چون [شاپور] طفل بود از همه اطراف مفسدان دست بر آورده بودند، و بر خصوص عرب دست‌درازی بیشتر می‌کردند. و چون به حد بلوغ رسید... بزرگان لشکر را جمع کرد و وزیران را گفت: «ما تا این‌غایت از نارفتن به جهاد مفسدان عذر آن بود که به زاد کوچک بوم و قوت سلاح برداشتن و جنگ کردن نداشتیم؛ اکنون به حد بلوغ رسیدیم و عذری نماند؛ وقت رنج کشیدن و جهان گشادن و قمع مفسدان آمد. چه، کوشش پاسبان دولت است و تا رنج نکشند آسانی نیابند. و آغاز به جهاد عرب خواهیم کرد که به ما

نزدیکتر و فساد ایشان بیشتر است».

همگان بروی ثنا و آفرین کردند و گفتند: «ما بندگان و فرمان‌برداران ایم و هرچه شاهنشاه فرماید آن کنیم. و همانا چنان صواب‌تر که بندگان را به پیکار فرستد و خود در مملکت و مقرر عزمی باشد». جواب داد که «مثل پادشاه مثل سر است و مثل لشکر مثل تن، و همچنانکه تن بی سر به کار نه‌آید لشکر بی پادشاه کار را پیش نتواند برد. و این مهم که من پیش می‌گیرم لشکرها را با خویشتن نخواهم بردن جز اندکی؛ و بنه و تجمل پادشاهی برنخواهم داشت، تا عرب را که محل ایشان محل سگان باشد صورت نبندد که به پیگار ایشان می‌رویم. بل بر سبیل نخجیر بر خواهم نشست. باید که فردا به میدان آیند تا آن را که خواهم با خویشتن ببرم».

روز دیگر به میدان بایستادند... سه‌هزار مرد مبارز جریده (یکه‌سوار تیزرو) با خود برنشانند چنانکه یک‌هزار سوار مقدمان و معروفان لشکر بودند پوشیده، و یک‌هزار سوار مبارز سلاح خویشتن و از آن این مقدمان داشتند، و یک‌هزار سوار مردانه هر یک دو جنیبت (اسبِ یدکی) می‌کشیدند. تاختن برد تا به عرب رسید که سرحد‌های پارس و خوزستان داشتند. و این مقدمان را گفت: «دانید که من شما را از بهر چرا برگزیدم و آوردم؟» گفتند: «فرمان شاه را است». گفت: «از بهر آنکه شما معروفان و توانگران اید، و از اکنون باید که جز مردکشتن و گرفتن هیچ کار نکنید»...

و تا عرب خبر یافتند سواران پوشیده و شمشیرها کشیده دیدند، و هیچ کس از آن عرب خلاصی نیافتند الا همه یا کشته یا گرفتار شدند. و از بسیاری که بکشتند ملال گرفتند. پس مرد را می‌آورد و هردو کتف او به هم می‌کشید و سولاخ می‌کرد و حلقه‌ئی در هر سولاخ کتف او می‌کشید... و او را از بهر این ذوالاکتاف گفتند.

و چون سرحد پارس و خوزستان از ایشان خالی کرد، کشتی‌ها خواست و هم با آن قدر لشکر دریا عبیره کرد و جزایر از ایشان بستد و به جزیره خط (بحرین کنونی) بیرون آمد که نیزه‌های خطی از آنجا آرند، و از آنجا به بحرین (شرق عربستان) رفت، و همچنین می‌رفت و عرب می‌کشت تا به هجر (منطقه احساء) و یمامه رسید، و چاهها و مصنع‌های آب ایشان را می‌انباشت. و عنان سوی دیار بکر و بلاد شام تافت و جمله عرب را آواره کرد الا جماعتی که به زینهار پیش خدمت او آمدند، و ایشان را قبول کرد و از همگان نوا ستد، و ایشان را به سرحد بیابانها و جزایر بشناند که جز عرب مقام نتوانست کرد...

و چون این کار بکرد همه جوانب دیگر از وی بیندیشیدند و ملک او مستقیم گشت. و

و اپارس و خوزستان آمد؛ چه مقام او به استخر پارس بود.<sup>۵</sup>

## جنگهای ایران و روم در زمان شاپور دوم

شاپور با بیرون راندن قبایل ایاد و تغلب از جزیره فرات نخستین گام را برای اقدام بعدیش که آزادسازی این سرزمینهای از اشغال رومیان بود برداشت. رومیان چند پادگان در شهرهای حران و نصیبین و سنگارا و دارا و آمیدا دایر کرده بودند و سپاهیانشان در این پادگانها مستقر بودند. بیرون راندن عربها از این سرزمینها نشانه ابراز ادعای دولت ایران در مالکیت این سرزمینها و آزمایشی برای بررسی واکنش دولت روم بود. این اقدام که به مثابه نقض پیمان صلح دو دولت بود می توانست که جنگ دو دولت را شعله ور سازد، و جنگ دفاعی ایران در برابر تجاوز احتمالی رومیان را توجیه کند. شاپور خودش را برای رویارویی با رومیان آماده کرده بود، و بر آن بود که به هر بهائی باشد سرزمینهای ایرانی را از اشغال رومیان بیرون بکشد و این ننگ تاریخی را از دامن ایران دور کند.

قیصر کنستانتین در سال ۳۲۴ به دین مسیح درآمده بود و در سال ۳۳۰ آن را دین رسمی سراسر کشورش اعلام کرد و برای آنکه به سرزمینهای مسیحی نشین نزدیک تر باشد پایتخت را از رم ایتالیا به شهر یونانی نشین و مسیحی شده بیزانتیوم (اکنون استانبول در ترکیه) در آخرین حدود شرقی یونان منتقل کرده آن را به نام خودش کنستانتیناپول نامید.<sup>۶</sup> او در سال ۳۳۷ م در گیر و دار تهیه مقدمات لشکرکشی به میان رودان بود، ولی اجل مهلت اش نداد، و از جهان رفت. پس از او دربار روم وارد آشفتگی سیاسی چندساله شد که علت آن درگیریهای مدافعان آئین کهن رومیان با هواداران دین مسیح بود. همه اینها به شاپور فرصت داد تا برنامه هایش را برای آزادسازی سرزمینهای ایرانی از اشغال رومیان دنبال کند. او تصمیم جدی داشت که ایران را به شوکت و شکوه دوران شاپور اول برگرداند، و پس از بازگیری سرزمینهای اشغالی یک پیمان صلح درازمدت را با دولت روم منعقد کند تا امپراتوران تجاوزگر با لشکرکشیهای نابه جایشان آن همه صدمه به خودشان و ایران و مردم منطقه نزنند.

رومیان قومی بودند بیگانه از آسیا که از فراسوی دریای ایژه آمده بودند و بسیاری از اقوام را به تسخیر درآورده از آنان بندگی می کشیدند و با ثمره کار و تلاش این بیچارگان که شامی و مصری و مردم اناتولی بودند گنج برگنج می انباشتند و اقوام زیر سلطه را در فقر دائم نگاه می داشتند. رومیان به این حد هم قانع نبودند و در آرزوی دستیابی بر میان رودان بودند، و هرگاه دولت ایران گرفتار مشکلات داخلی می شد آنها نیز سرزمینهای آمیدا و حران و نصیبین

را مورد تعرض قرار می‌دادند. شاپور دوم که اصولاً دخالت رومیان در آسیا را دون شأن مردم آسیا می‌دانست و معتقد بود که منطقه خاورمیانه از نظر سنتی منطقه نفوذ ایران است، پس از تصفیه قبایل عرب و تشکیل امارت حیره، درصدد آمادگی برای آزادسازی نصیبین و حران و لشکرکشی به آمیدا و ارمنستان برآمد.

وقتی دولت روم دین مسیح را دین رسمی دولت اعلام کرد شاه دست‌نشانده رومیان در ارمنستان - همان آتردات موسوم به اشک سوم که پیش از این شناختیم - نیز مجبور بود که از سیاست دولت روم پیروی کند. او مسیحی شد، اعضای دولتش و بخشی از اشراف ارمنی نیز به تبع او مسیحی شدند، ولی مردم ارمنستان دین کهن میتریسنه داشتند. با درگذشت کنستانتین در ارمنستان شورش برای رهایی از شاه دست‌نشانده رومیان و بازگشت به زیر چتر شاهان ایران خواه برپا شد و بخشی از اشراف این کشور از دربار ایران حمایت طلبیدند. شاپور به ارمنستان لشکر کشید، اترداد را برکنار کرد و ارمنستان را به یکی از هواداران ایران سپرد که از همان خاندان کهن ایرانی پارتیان بود. با بازگشت ارمنستان به سپهر ایران گرجستان که تابع ارمنستان بود نیز به سپهر ایران برگشت و مرزهای شمال غربی ایران - همچون دوران شاپور اول - به شرق دریای سیاه در بندر لاتکیه رسید. گام بعدی شاپور آزادسازی حران و نصیبین و آمیدا بود. در این میان در نواحی شرقی و شمالی کشور مشکلاتی بروز کرد: قبایل افغانی هپت آل در شرق کشور درصدد دست‌اندازی به خراسان برآمدند، و قبایل الانی درصدد گذشتن از رود ارس و خزیدن به درون آذربایجان افتادند.<sup>۷</sup> شاپور در خلال دو - سه سال، به تدبیر و کاردانی، این خطر را سرکوب و شرق و شمال کشور را آرام داشت. ما از جریان دقیق رخدادها در این دو نقطه از کشور در سالهای پادشاهی شاپور اطلاع دقیق نداریم؛ ولی به نظر می‌رسد که شاپور چند سال درگیر آرام کردن این قبایل و برخی شورشهای محلی دیگر در شرق و شمال فلات ایران بود. هپت آل ها و الانی ها را پس از این خواهیم دید که در اطاعت شاهنشاه بودند و در جنگهای آزادسازی آمیدا و حران و نصیبین شرکت داشتند.

آتردات ارمنی و هوادارانش را شاپور پس از بازگیری ارمنستان به حال خود رها کرده بود. اما آنها مسیحی شده بودند و در نتیجه نخستین هسته مسیحیان قدرتمند در ارمنستان شکل گرفت که به خاطر آنکه از اریکه قدرت به زیر کشیده شده بودند گرچه از نژاد ایرانی بودند ولی به هواداران دولت روم تبدیل شدند. از این زمان حمایت اینها از کشیشان تبلیغ گر که عموماً سریانی و مورد حمایت دولت روم بودند، و تلاش برای گسترش آئین مسیح به منظور افزودن بر شمار هواداران خودشان در ارمنستان آغاز شد و مردم ارمنستان تا نسل بعدی به دو

گروه متنازع نومسیحیان و میتریستان تقسیم شدند. نتیجه این رخداد بزرگ تاریخی را پس از این خواهیم دید که چه گونه به درگیریهای درازمدت ایران و روم بر سر ارمنستان انجامید تا سرانجام ارمنستان به دو کشور شرقی غربی، یکی تابع ایران و دیگری تابع روم تقسیم شد.

پس از آرام کردن امور داخلی کشور، تلاش خستگی ناپذیر شاپور برای بازپس گیری حران و نصیبین و آمیدا با گسیل لشکرهای پیوسته و جنگهای فرسایشی با دژهای پادگانی بسیار مستحکم رومیان آغاز شد. پس از یک سلسله ستیز قدرت در دربار بیزانتیوم، در سال ۳۵۰ م کنستانتیوس با کنار زدن رقیبان نیرومندش زمام امور کشور را به دست گرفت و طی مصالحه‌ئی که ظاهراً با حامیان دین کهن رومی انجام داده بود، نفوذ رهبران آئین کهن روم را نیز به روال سابق به رسمیت شناخت و دین تلفیقی جدیدی در بیزانتیوم شکل گرفت که آمیزه‌ئی بود از مسیحیت و میتریسنه؛ و آئینهای عبادی و رسوم ظاهریش را عموماً از میترایتی ایتالیا و یونان گرفته بود. اقدام کنستانتین اول به تشکیل دین نوین خشم کلیساهای شرق به ویژه کلیساهای اسکندریه و حران و نصیبین را نسبت به دربار روم برانگیخت، و نوعی نزاع دینی در میان کلیساهای و دربار روم آغاز شد که وفاداری کلیساهای شرقی نسبت به دولت روم را کاهش داد. در نتیجه آن تقدسی که دولت روم در زمان کنستانتین برای مسیحیان خاورمیانه داشت از میان رفت. گرچه همسازی آئینهای مسیحی و میترایتی در دولت روم حمایت همه جانبه سرداران رومی از امپراتور را به دنبال آورد، ولی او که با شورشهایی در اروپای شرقی مواجه بود فرصت مواجهه جدی با شاپور را به دست نه آورد؛ و از آنجا که موقعیتش در کشور خودش متزلزل بود توسط یک هیأت بلند پایه که به ریاست فرمانده ارتش روم به ایران فرستاد به دولت ایران پیشنهاد انعقاد قرارداد آشتی داد (سال ۳۵۶ م). آمینوس مارسلینوس (رخدادنگار یونانی تبار دربار روم در نیمه دوم سده چهارم) نوشته که شاپور در این زمان در شرق کشورش درگیر مشکلاتی بود، و امپراتور امیدوار بود که شاپور به خاطر حفظ امنیت در مرزهای غربی کشورش به پیشنهاد صلح پاسخ دهد. به این منظور فرمانده گارد او نامه‌ئی شامل پیشنهاد صلح به تهم شاپور - سپهسالار ایران در نزدیک ترین نقطه به مرز ایران و روم (یعنی فرمانده نیروهای درگیر با پادگانهای رومی در جزیره فرات) - نوشت؛ و تهم شاپور این پیشنهاد را برای شاپور فرستاد. شاپور سفیری را با هدایای گرانبها به نزد امپراتور فرستاد و در نامه ملاطفت آمیزی به امپراتور چنین نوشت:

من شاهنشاه شاپور، همبر خورشید و ماه و اختران، برادر قیصر کنستانتیوس به امپراتور درود می فرستم، و شادمان ام که می بینم امپراتور متوجه خطاهای گذشته شده و درصدد

جبران خطاها و بازگشت به راه درست برآمده است. از آنجا که بیان حقیقت باید ساده و روشن باشد و از آنجا که بزرگواران همان بر زبان می‌آورند که در دل دارند، من منظور خودم را به اختصار بیان می‌کنم. قلمرو پدران من تا رود استریمون و پشتِ مرزهای مقدونیه بوده است، و این را کتابهای کهنِ شما تأیید می‌کند. من حق دارم که مطالبه همهٔ سرزمینهای بکنم که در قلمرو نیاکانم قرار داشته است؛ زیرا من از نظر شکوه و شوکت و فضیلتها چیزی از شاهنشاهان بزرگ و نیاکانم کم ندارم. ولی من از کودکیم با خرد و منطق پرورده شده‌ام، و هیچ‌گاه یاد نگرفته‌ام که چیزی بگویم یا کاری بکنم که پشیمانی‌آور باشد. اکنون من تکلیفِ خودم می‌دانم که سرزمینهای ارمنستان و جزیرهٔ فرات که به فریب و نیرنگ از پدر بزرگم گرفته شده بوده را بازپس گیرم. ما با نظری که تو دربارهٔ خود بزرگ‌بینی خویشتن داری موافق نیستیم. من با آنچه که شما بیان کرده‌اید که نتیجهٔ پیروزی‌ئی که در جنگ حاصل شده است همیشگی خواهد بود موافق نیستم. بسیار فرق است میان یک پیروزی که بنیادش بر حيله و نیرنگ گذاشته شده بوده و پیروزی‌ئی که با شجاعت و رادمردی حاصل شده باشد. همان‌گونه که پزشکان در مواردی عضوی از بدن را داغ می‌کنند یا می‌برند تا بتوانند اعضای دیگر بدن را سلامت بدارند، امپراتور نیز می‌بایست که از این بخش کوچک از سرزمینها که همیشه باعث نزاع و جنگ و خونریزی بوده است چشم‌پوشد تا بتواند در کشورش به آرامش سلطنت کند. من به صراحت به شما اعلام می‌کنم که چنانچه سفیر من با پاسخی به‌نزدم برگردد که برایم قانع‌کننده نباشد پس از سپری شدن فصل زمستان با همهٔ نیروهایم به‌جنگِ امپراتور خواهم شتافت.

این نامه که از دولتِ روم درخواست می‌کرد که سرزمینهای ایرانی را داوطلبانه تخلیه کرده به ایران برگرداند در حقیقتش اعلان جنگِ دولتِ ایران به دولتِ روم بود، و شاپور تهدید کرده بود که یا زمینهای اشغالیِ ایران را رومیان تخلیه کنند یا امپراتورِ روم آمادهٔ جنگ با شاهنشاه ایران باشد. زمان آغاز جنگ نیز دقیقاً تعیین شده بود که پس از برگزاری مراسم جشنهای نوروزی بود. پاسخ امپراتورِ روم به شاپور را مارسلینوس چنین آورده است:

من کنستانتیوس، فاتح سرزمینها در خشکی و دریا، اوگوستوسِ عظیم، بهترین درودهایم را به برادرم شاپور تقدیم می‌کنم. من از سلامتی شما شادمانم، و اگر شما مایل باشید من از این‌پس دوست شما خواهم بود. ولی طمعکاری و سرسختی و اقداماتِ تجاوزکارانهٔ همیشگی شما را به‌سختی می‌نکوهم. شما به‌گونه‌ئی ادعای مالکیت بر جزیرهٔ فرات و نیز

ارمنستان را دارید که انگار که سرزمین خودتان بوده است، و پیشنهاد داده‌اید که برای آنکه سلامت به دست آید باید که عضوی را قطع کرد. چنین پیشنهادی نه تنها نمی‌تواند در هیچ مذاکره‌ئی مورد بررسی قرار گیرد بلکه تنها پاسخی که می‌توان به آن داد نفی است. لذا گوشتان را بر روی شنیدن سخن حق بگشائید، سخنی که روشن و واضح است و حامل هیچ‌گونه تشریح هم نیست. فرمانده گارد من من به‌خاطر آنکه اقدامی در جهت مصالح عامه انجام داده باشد بدون مشورت با من و به‌توسط چندتا از شخصیت‌های دون‌پایه با یکی از افسران شما وارد مذاکره بر سر موضوع دسیاهی به صلح شده است. اقدام او را ما نه نفی و نه رد می‌کنیم، به شرطی که مذاکرات صلح با حفظ احترام متقابل و بدون تعرض به حیثیت ما باشد. زیرا اکنون که به‌دنبال رخدادهایی کلیه امور مربوط به امپراتوری به‌ما حواله شده است اینکه حقوق حقه خودمان که از دیرزمان حفظ کرده‌ایم را به دیگران تسلیم کنیم اقدامی نابه‌جا خواهد بود. من به‌شما پیشنهاد می‌کنم که به‌تهدیدها تان برضد ما خاتمه دهید؛ و شکی نداشته باشید که اگر ما گاهی جنگ دفاعی را بر جنگ هجومی ترجیح می‌دهیم، چنین از خودگذشتگی‌ئی نه از روی ترس بلکه به‌خاطر مراعات عدالت است. و اگر دیده‌اید که رومیان در برخی از نبردها سستی نشان داده‌اند ولی حقیقت آن است که هیچ‌گاه فرجام هیچ جنگی به‌زیان رومیان پیش نرفته است.<sup>۱</sup>

متن آشفته نامه امپراتور نشانگر آشفتگی اوضاع دولت روم و عدم آمادگی او برای جنگ با ایران بود. شاپور یقین یافت که امپراتور به‌این زودبها آماده رویارویی با ایران نیست؛ زیرا اگر جز این می‌بود باید به‌جای سخن گفتن از جنگ دفاعی پاسخ متقابل به‌اعلان جنگی می‌داد که او در نامه‌اش داده بود. مارسلینوس افزوده که شاپور نمی‌خواست دست از زیاده‌طلبی بردارد؛ لذا این هیأت سفارتی رومیان بدون اخذ نتیجه به‌کشور برگشت. چند روز بعد باز امپراتور یک هیأت بلندپایه‌تری را با نامه و هدایای گرانبها به‌ایران فرستاد، و به‌آن مأموریت داد که به هر وسیله ممکن آمادگی شاپور برای لشکرکشی را به‌عقب اندازد. این هیأت کوشید که شاپور را متقاعد سازد تا پیمان صلح درازمدتی میان ایران و روم منعقد شود بدون آنکه در وضع ارمنستان و جزیره فرات تغییری ایجاد گردد. ولی شاپور که ارمنستان را پس گرفته بود مصمم بود که جزیره فرات و شرق اناتولی را بازپس گیرد؛ لذا این هیأت اعزامی امپراتور نیز با دست خالی به‌کشور برگشت.<sup>۱</sup>

تهم شاپور مأمور بازپس‌گیری جزیره فرات بود. او در ماه‌های آینده شکست‌های سختی

بر سپاهیان رومی مستقر در دژهای حران و نصیبین وارد آورده آنها را از منطقه بیرون کرد. شاپور در نامه‌اش به امپراتور اختطار کرده بود که اگر نیروهای رومی تا پایان زمستان سرزمینهای ایرانی را تخلیه نکنند در آغاز بهار جنگ را آغاز خواهد کرد. او پس از برگزاری جشنهای نوروزی، با سپاه بسیار بزرگی از شمال میان‌رودان به شرق اناتولی منتقل شد. هدف او آزادسازی منطقه استراتژیک آمیدا از اشغال رومیان بود. این منطقه را از زمان آشوریان به‌یاد داریم که همواره مورد اختلاف دو دولت آرمینیّه (ارمنستان) و آشور بود؛ و در زمان هوخشتر (شاهنشاه ماد) به‌همراه کشورهای آشور و ارمنستان ضمیمه ایران شد. سپس به‌یاد داریم که لشکرکشی طمع‌کارانه شاه لیدیه به این منطقه جنگ ایران و لیدیه را به‌راه افکند که شاه لیدیه در آن شکست خورد، و اقدامش به پیمان صلح هوخشتره و شاه لیدیه در خردادماه سال ۵۸۵ پیش از مسیح انجامید و رود هالیس (قزل ایرماق کنونی) مرز میان دو کشور شناخته شد. پس از آن کراسوس شاه بعدی لیدیه را به‌یاد داریم که در سال ۵۴۷ پیش از مسیح به این منطقه لشکر کشید که نتیجه‌اش لشکرکشی کوروش بزرگ برای واپس راندن او و شکست بزرگ شاه لیدیه از کوروش بزرگ و تسخیر کشور لیدیه توسط کوروش بزرگ و برچیده شدن سلطنت لیدیه و ضمیمه شدن کشور لیدیه به ایران بود. سپس بر سر این منطقه همواره میان دو دولت ایران و روم در زمان پارتیان نزاع بود؛ و رومیان هر بار که به قصد تصرف آن لشکرکشی کردند با شکست روبه‌رو شدند.<sup>۱۰</sup>

امپراتور روم همه توان ارتش روم را برای دفاع از منطقه آمیدا گسیل کرد. آمیدا مرکز استراتژیک بسیار مهمی بود. سقوط آمیدا به مفهوم سقوط همه سرزمینهای اطراف جنوبی دریاچه وان بود که تا کنون رومیان در اشغال داشتند. با برگشتن آمیدا به ایران راه دسترسی رومیان به ارمنستان نیز بسته می‌شد.

امینوس مارسلینوس وقایع‌نگار در نبرد آمیدا شرکت داشته و شرح پیکارهای شاهنشاه برای آزادسازی آمیدا را در یادداشتهای روزانه‌اش به تفصیل آورده است.<sup>۱۱</sup> او به‌رغم همه کینه‌ئی که به ایرانیان داشته، و حتی به سنت رومیان شاهنشاه را نه «شاه ایران» بلکه «شاه ایرانیان» نامیده که نشانه عدم اعتراف دولت روم به شاهنشاهی ساسانی است، با این حال نتوانسته ستایشهایی که نسبت به شاپور از دلش برمی‌خوایسته را کتمان کند. او نوشته که به‌وسیله یکی از امیران مسیحی شده جنوب ارمنستان که منصوب دولت ایران بوده ولی در نهان با رومیان ارتباط داشته و برای آنها جاسوسی می‌کرده تحرکات ارتش ایران را زیر نظر داشته است. مارسلینوس دوتا از افسران بلندپایه رومی را به‌نزد این امیر ارمنی فرستاده و این

امیر نیز مأمورانش را در اختیار آنها نهاده تا از تحرکات شاپور در شمال میان‌رودان خبرگیری کنند و به مارسلینوس برسانند. وقتی شاپور با سپاهش وارد شمال میان‌رودان شدند رومیان همه گندمزارها و علف‌زارهای منطقه که بر سر راه او بود را به آتش کشیدند تا سپاهیان ایران از نظر خواربار و علوفه در تنگی افتند. ولی شاپور پیش‌بینی‌های لازم را کرده بود و با تجهیزات و خواربار و علوفه کافی به راه افتاده بود. جاسوسان خبر آوردند که خود شاپور با سپاهی که شمارش از اندازه بیرون است در راه است. شاپور پیش از آنکه از رود زاب بگذرد یک لشکر زبده پیشتاز هزار سواری را به فرماندهی تهم‌شاپور روانه آمیدا کرده بود. آنگاه شاهنشاه در حالی که شاه هیت‌آل و شاه الان (که مارسلینوس شاهان کیبونیت و البان نوشته) با سپاهیان ورزیده‌شان در دو سویش بودند، و بهترین سپاهیان اقوام آسیا را داشت از کنار نصیبین گذشته به سوی آمیدا پیش رفت. پیش از آنکه شاپور وارد منطقه آمیدا شده باشد نخستین گروه مدافعان پیشتاز آمیدا که در یک تنگ‌راه مستقر بودند تا راه را بر عبور سپاهیان ایران ببندند، در درگیری شبانه با تهم‌شاپور به سختی شکست یافتند، بیشترشان یا به دست ایرانیان کشته یا در حین فرار در رودخانه غرق شدند، و اندکی به درون دژ گریختند. بامدادان، شاپور و سپاه ایران به آمیدا نزدیک شدند. مارسلینوس که با افرادش بر فراز یکی از دژهای شهر آماده دفاع بوده سپاه ایران را در اینجا چنین توصیف کرده است:

همینکه نخستین فروغ خورشید تابیدن گرفت، تا آنجا که چشم کار می‌کرد زمین از انبوه سپاهیان ایران پوشیده بود. درخشش سواره‌نظام زرهپوش که کوه و هامون را در خود فرو برده بود چشمان را خیره می‌کرد. شاهنشاه (به تعبیر مارسلین، شاه ایرانیان) از سایرین قامتی رساتر داشت و یک‌سر و گردن از همه بلندتر بود. شاه هیت‌آل و شاه الان که در دو سوی او بودند نیز گرچه اندامشان کوتاه‌تر از او بود ولی درخشش و شکوهشان دیده را خیره می‌کرد. شاه ایران به جای تاج کلاه زرین دوشاخی که شبیه سر قوچ و مزین به جواهرات بود بر سر داشت و در پیشاپیش سپاه حرکت می‌کرد. شکوه سپاه او را هیأت و آرایش بزرگانی که در پشت سر او بودند تکمیل می‌کرد. شمار انبوه اشراف و بزرگان ایرانی و غیر ایرانی که در دو سوی پشت سر او حرکت می‌کردند به سپاه او شکوه چشم‌گیری بخشیده بود.

در آن هنگام بازار موسمی در کنار شهر آمیدا دایر بود، و هزاران مرد و زن در بازار بودند. مرد و زن و بچه، با دیدن سپاهیان ایران، آشفته و هراس‌زده و فریادزنان به سوی شهر گریختند، ولی سپاهیان ایران هیچ تعرضی به آنها و بازارشان نکردند.<sup>۱۲</sup> او افزوده که شاپور و سپاهیان با این وضع پرشکوه در آرامش به شهر نزدیک شدند.

شاپور مایل بود که شهر را رومیان داوطلبانه تسلیم کنند تا گزندى به مردم شهر نرسد. او بی اندازه متكى به خود بود و چنین می پنداشت که همینکه خویشان را به سپاهیان رومی نشان دهد، اینها از بیم او تسلیم شده بخشایش خواهند طلبید. لذا نزدیک شهر از سپاهیان جدا شد و در حالی که نگهبانانش او را همراهی می کردند،<sup>۱۳</sup> سواره در آرامش کامل و اعتماد به نفس عجیبی به سوی دروازه شهر به راه افتاد. او بی باکانه، چندان به دروازه نزدیک شد که خطوط چهره اش را ما می توانستیم تشخیص بدهیم.<sup>۱۴</sup> به یک باره تیرها و زوبینها از این سو توسط مدافعان شهر از فراز برجها بر سرش باریدن گرفت، و اگر ابری از گرد و غبار وی را از نظر تیراندازان نپوشانده بود حتماً از پا درمی آمد. فقط ردایش را پیکان از هم دراند، و او و همراهانش با همان آرامشی که به شهر نزدیک شده بودند به لشکرگاه برگشتند. او در اینجا سالم در رفت تا سپس اسباب هلاکت هزاران تن از ما را فراهم کند. به نظر او ما گناه بزرگی مرتکب شده بودیم، زیرا با اهانت به او نسبت به یک فرمانروای مقتدر که بر بسیاری از شاهان و اقوام سلطنت می کند توهین کرده ایم. او از این اهانت بزرگ چندان خشمگین شد که تصمیم گرفت شهر را به زور گرفته تخریب کند. ولی بزرگان ایران به او سوگند دادند که از حد یک رهبر پیروزمند فراتر نرود و سنت دیرینه را زیر پا نگذارد.<sup>۱۵</sup> لذا تصمیم گرفت که با مداد روز بعد از مدافعان بخواهد که شهر را تسلیم کنند.

شاه هیت آل که مارسلینون نامش را گرومبات نوشته است، سپیده دم روز بعد با کمال اطمینان مأموریت اجرای فرمان شاه (یعنی مذاکره با رومیان برای تسلیم شهر) را به عهده گرفت و با دسته ای از سواران ورزیده به دروازه شهر نزدیک شد. او نوشته که این گرومبات مردی در دلیری شهره بود و فتوحات چشمگیری در کارنامه اش داشت. او و پسرش در پیشاپیش دسته بودند. یک افسر ورزیده رومی همینکه دانست او به مسافت تیررس رسیده است منگنیک (منجنیق) را به کار انداخت و تیری پرتاب کرد که از میان زره و سینه پسر گرومبات که در کنار پدرش سوار اسپ بود گذر کرد. او جوانی بود که از حیث بر و بُرز و برازندگی و زیبایی بر همسالانش برتری داشت. با کشته شدن او اینها متفرق شدند، ولی چون حس کردند که نباید جسد او به دست دشمن افتد غریب و فریاد برآوردند که «سلاح برگیرید»، و اندکی بعد برگشتند. از بالای دیوارهای شهر تیرها از همه جانب چون تگرگ به سویشان فرو بارید. پس از نبردی سخت و خونین که تا پایان روز ادامه یافت، دشمن که تلفات سنگینی داده بود با زحمت زیاد و با استفاده از تاریکی شب جسد را از میان پشته های کشتگان و سیل خون بیرون کشید.

او گزارش را این گونه ادامه می‌دهد که با کشته شدن این جوان سپاه ایران سوگوار شد، بزرگان از این فقدان ناگهانی با پدر جوان مقتول همدرد شدند، همه اقدامات جنگی را متوقف ساختند و به رسم قوم جوان مقتول مراسم عزاداری برپا کردند، زیرا هم از حیث نژاد و نسب محترم بود و هم شخصاً محبوبیت عام داشت. جسد او را با همان لباس رزمی که بر تن داشت بلند کردند و در تابوتی بر روی یک تخت بلندی قرار دادند و در اطراف او ده تابوت گذاشتند و در هر کدام از این تابوتها جسدی مصنوعی نهادند؛ این اجساد چنان خوب ساخته شده بود که انگار مردگان حقیقی بودند که کفن شده بودند. هفت روز تمام همه اقدامات نظامی از جانب ایرانیان متوقف شد، مردان هفت روز به عزاداری پرداختند و دسته دسته و گروه گروه با حرکات مخصوص و نوحه سوزناک در سوگواری شاهزاده جوان شرکت کردند و زنان به نحو ترحمانگیزی بر سینه می‌زدند و با شیونهایی که در چنین مواقعی معمول است بر مرگ آن جوان ناکام که امید قومش بود نوحه‌سرایي کردند. سپس جسدش را به‌خواست پدرش سوزاندند و بقایایش را در ظرفی سیمین نهادند تا در خاک و وطنش دفن شود.<sup>۱۶</sup>

در پایان مراسم سوگواری هفت‌روزه، شاپور شورای جنگی تشکیل داد... دو روز دیگر به سپاهیان آرامش داده شد، و آنگاه فرمان محاصره شهر را صادر کرد.

از این نوشته مارسلینوس برمی‌آید که شاپور در پایان مراسم سوگواری، دو روز دیگر به مدافعان شهر وقت داده که شهر را تسلیم کنند و گرنه آماده تحمل پی‌آمدهای تصمیم بعدی او باشند. چنانکه می‌بینیم، شاپور همه تلاش خویش را به کار برده است تا شهر را بدون جنگ تحویل بگیرد. او نمی‌خواست که به مردم شهر آسیبی برسد. ولی رومیان آماده مقابله بوده‌اند و هیچ راهی جز حمله به شهر و تصرف شهر با زور در پیش پای شاپور نمانده بوده است.

پنج لشکر سواران زرهپوش سپردار به محاصره شهر فرستاده شدند، و در بامداد روز سوم سواران دارای سپرهای درخشان در هر جا که چشم کار می‌کرد ایستاده بودند. صفها در نظم و آرامش به سوی جاهای مقرر شده حرکت کردند و سراسر اطراف دژ را در محاصره گرفتند. جانب شرقی که آن جوان کشته شده بود محل استقرار هیئت آنها بود، ورت‌ها در جنوب، الان‌ها در شمال، و سیستانیه‌ها در برابر دروازه غربی بودند. سیستانیه‌ها جنگ‌آورانی‌اند که در دلیری مثل ندارند. صفهای پیلان گول‌پیکر که مردان مسلح سوارشان بودند نیز بو و منظرشان هراس‌انگیز بود. وقتی این گونه صف‌آرایی انجام شد سپاهیان ایران تا غروب، بدون هیچ اقدامی، ایستاده بودند؛ آنگاه با همان نظمی که آمده بودند راه بازگشت به لشکرگاهشان گرفتند.

این گزارش چشم‌دید نیز نشان می‌دهد که شاهنشاه در عین این تدارک کامل، باز هم یک‌روز به رومیان فرصت داد تا برای تسلیم کردن شهر اندیشه کنند. او هر تلاشی که لازم بود را برای جلوگیری از خون‌ریزی انجام داد.

مارسلینوس افزوده که سپیده‌دم روز بعد ایرانیان<sup>۲</sup> دیگر باره به همین سان برگشتند و شهر را محاصره کردند. امروز حمله برای گرفتن شهر آغاز شد. مدافعان نیز جانانه از شهر دفاع کردند. سنگهای بزرگی که نیروهای ما با منگنیک می‌افکندند سرهای بسیاری از دشمنان را کوبید، و بسیاری را نیز با تیر و ناوک از پا درآوردند. لاشه‌های آنها که بر زمین پراکنده بود مانع پیشرفت دشمن می‌شد. بسیاری‌شان نیز مجروح شدند. باران تیرها که از فراز دیوارهای به‌سوی دشمن افکنده می‌شد همچون ابری آسمان را تیره و تار کرده بود. دشمنان به‌رغم دادن تلفات بسیار، استوارانه و پابرجا می‌جنگیدند. نبرد به‌این‌گونه تا پایان روز ادامه داشت. شب که نبرد متوقف شد و نگهبانان با اسلحه‌شان ایستاده بودند بانگ دو طرف در تبه‌ها طنین می‌افکند. مردان ما سرود ستایش «امپراتور کونستانس، سرور جهانیان» را سر می‌دادند، و ایرانیان سرود ستایش شاپور را می‌خواندند که او را «شاهنشاه پیروزمند» می‌نامیدند.

روز دیگر نبردها همچنان با شدت ادامه یافت. سپس تلفات بسیار زیادی که به‌دو طرف وارد شده بود سبب شد که نبردها برای مدتی متوقف شود.

یعنی شاهنشاه به‌عنوان آخرین مهلت، چند روز به رومیان وقت داده که هم کشتگان‌شان را گردآوری و دفن کنند و هم شهر را تخلیه کنند. زیرا می‌دانسته که اگر اجساد کشتگان در شهر بماند وبا در شهر خواهد افتاد و مردم بی‌دفاع گرفتار وبا خواهند شد.

مارسلینوس افزوده که دفن آن‌همه کشتگان ما در شهر امکان‌پذیر نبود، زیرا هفت لشکر رومی به‌اضافه جماعتی از مهاجران رومی که شمارشان بیست‌هزار تن بود در شهر جاگیر بودند. در این میان، از بخت بد ما، وبا نیز در شهر شایع شد. ایرانیان شروع به‌ساختن سکوها و دیوارها در پیرامون شهر کردند تا از فراز آنها با ما بجنگند، و چندین برج بلند برافراشتند و بر فراز هر برجی منگنیک نصب کردند.

در نبردهای روزهای بعد هفتاد تن از سپاهیان ویژه شاه (جاویدانها) توانستند که بر یکی از برجهای جنوبی ما دست یابند و بر فراز آن مستقر شوند و از آنجا به‌ما تیراندازی کنند. رومیان نیز منگنیک‌هایشان را رو به‌سوی آن برج دادند و به‌آنها تیراندازی کردند. دشمنان با جرأت و رشادت عجیبی می‌جنگیدند. در این اثناء، دشمنان بر چندتا از دژهای اطراف شهر دست یافتند و آنها را ویران کردند، و هزاران تن را اخراج کردند، که در میان آنها پیران و

زنانی بودند که توان راه رفتن نداشتند.

ایرانیان پس از آنکه کار نصب آلات شهرگیری را به اتمام رساندند حمله اصلی به شهر را آغاز کردند. در این دور دوم نبردها، روز نخست چندان پیشرفتی نداشتند. روز دوم با پیلها اندکی پیشروی کردند. رومیان برجهای آنها را منهدم کردند و منگنیکهاشان را در هم شکستند. آلات شهرگیری آنها منهدم شد ولی این به آرام شدن نبردها کمکی نکرد.

شاپور گرچه خودش مجبور نبود که بجنگد ولی پیشاپیش همه می جنگید و از هیچ خطری نمی هراسید. او همچون یک سرباز در پیشاپیش سپاهیانش می جنگید. رومیان باران تیرهاشان را به سوی او گشودند. بسیاری از افراد پیرامون او از پا درآمدند، ولی تیری به او اصابت نکرد. او از این صف به آن صف می رفت و سربازانش را تشویق می کرد، بدون آنکه باران تیرهای ما یا دیدن آن همه کشتگان در او اثری بگذارد و اراده او را سست کند یا او را از مرگ بهراساند. آن روز نیز نبردها تا پاسی از شب ادامه داشت.

روز بعد، هنوز خورشید برندمیده، شاپور با روحیه‌ئی پر از خشم و کینه، سپاهیانش را با فریادهایش آماده نبرد کرد.

نبردها روزهای درازی با شدت و حدت ادامه داشت تا آنکه یک روز رخدادی ناگهانی سرنوشت جنگ را تعیین کرد، و آن این بود که بان دفاعی ما که مدتها برای ساختنش وقت صرف کرده بودیم مثل اینکه زلزله رخ داده باشد منهدم شد و فاصله‌ئی که میان حصار و صفة حمله دشمن وجود داشت پر شد چنانکه انگار جاده‌ئی ساخته یا پلی بر آن استوار کرده باشند. دشمنان گذرگاهی یافته بودند که هیچ مانعی در برابر آن وجود نداشت. بیشتر سربازان ما یا خرد شده بودند و یا در اثر انهدام بان به قدری کوفته شده بودند که قدرت عمل از آنان سلب شده بود. با این حال از همه سو برای مقابله با این خطر ناگهانی شتافتند، ولی همین امر مانع کار شد و هریک دیگری را از پیشرفت بازمی داشت. این پیشامد از طرف دیگر بر تهور دشمن افزود. به فرمان شاپور سپاهیانش به یکباره یورش آوردند. کار به نبرد تن به تن رسید و در کشتاری عظیم خون همچون سیلاب به راه افتاد و پارگین (خندق) از کثرت اجساد دو طرف انباشته گردید و راهی هموار در برابر دشمن باز شد و شهر به دست ایرانیان افتاد.<sup>۱۷</sup>

این بود توصیف یک افسر دشمن از رشادتهای شاپور در بازپس گیری زمینهای ایرانی از اشغالگران رومی. او شجاعت شاپور که همچون سربازان عادی می جنگیده و از تیرهای رومیان هراسی نداشته را با زبانی پر از خشم بیان کرده است. او رشادت شاپور را به گونه‌ئی به تصویر کشیده که نشان می دهد شاپور مصمم بوده به هر بهائی که باشد حتی اگر به بهای جان

خودش تمام شود، زمینهای ایرانی شرق اناتولی را از رومیان بازپس گیرد. پرده‌ئی که او از شاپور دوم تصویر کرده است ما را به ستایش از همه شاهنشاهان ایران وامی‌دارد که به‌خاطر حفظ تمامیت ارضی و شرف و حیثیت تاریخی ایران چه اندازه جان‌فشانی می‌کرده‌اند. شاپور دوم با چنین رشادت و از خودگذشتگیهای بی‌مانندی که حکایت از جان‌برکفی او می‌کند زمینهای شرق اناتولی که رومیان در اشغال داشتند را آزاد ساخت و شرف تاریخی را به کشور برگرداند. همین گزارشهای دشمنان ایران است که ما را متوجه می‌کند که نیاکان بزرگمان چه رنجهایی تحمل می‌کرده‌اند تا از شکوه و شوکت ایران و ایرانی نگهبانی کنند، و این پاره کوچک از ایران‌زمین که تاکنون برای ما مانده است ثمره چه تلاشهای بردبارانه‌ئی است که نیاکانمان برای حفظ آن به‌کار برده‌اند.

درباره رفتار شاپور دوم با اسیران جنگی، مارسلینوس با شگفتی بسیار نوشته است که ایرانیان نه به‌زنان رومیان تجاوز می‌کردند، نه اسیران رومی را می‌کشتند، و نه تصمیم داشتند که زن و بچه‌ها را اسیر کرده در بازارها بفروشند. مارسلینوس از زن اسیرشده یک افسر بلندپایه رومی به‌نام گروگاسیوس سخن می‌گوید که در زیباییش زبان‌زد بود، و شوهرش مشاور امپراتور بود، و با شگفتی می‌نویسد که شاپور وقتی او را دید به‌او دلداری داد که ما نه با تو و نه با شوهرت رفتار ناپسند نخواهیم داشت، بلکه تو را با زنان دیگر به ایران خواهیم برد و به شوهرانتان بازخواهیم داد. و می‌افزاید که شاپور به سپاهیان فرمود که مبادا نسبت به زنان اسیرشده بی‌احترامی نمایند، و فرمود که زنان را آزاد بگذارند تا مراسم دینی‌شان را انجام دهند. نیز می‌نویسد که گروگاسیوس چونکه عاشق زنش بود پس از آن به ایران رفته به‌حضور شاپور رسید، شاپور او را مورد نوازش قرار داد، زنش را به‌او برگرداند، و به‌او پیشنهاد کرد که در ایران بماند، و گروگاسیوس در ایران ماند و شاپور امکاناتی در اختیارش گذاشت.<sup>۱۸</sup>

این بخش آخر را می‌توان چنین بازخوانی کرد که گروگاسیوس نیز جزو اسیرشدگان بوده، ولی مارسلینوس نخواست که چنین شخصیت بلندپایه‌ئی را به‌اسارت داده باشد. اما ماندگار شدن او در ایران به‌این معنا است که او به‌همراه دیگر اسیران رومی، طبق رسمی که در ایران از دیرباز رواج داشت، به‌تابعیت ایران درآورده شدند. پیش از این گفتیم که رسم ایرانیان چنین بود که اسیران جنگی را به‌تابعیت ایران درمی‌آوردند، شهری برایشان در جایی از ایران می‌ساختند، و آنها عملاً تبدیل به شهروندان ایران می‌شدند. این رسم که از زمان مادها و هخامنشیان سریان داشت تا پایان دوران ساسانی برجا بود.

درباره تسخیر شهر سنگارا (سنجار) که پیش از شهر آمیدا از اشغال رومیان بیرون کشیده

شد، مارسلینون اشاره کرده که شاپور پس از تسخیر سنگارا هیچ کس را نکشت، بلکه سپاهیان رومی را اسیر گرفته به منطقه دوردستی در ایران فرستاد تا در آنجا اسکان یابند.<sup>۱۹</sup> همه اینها، برای مارسلینوس که قانون کشورش مقرر کرده بود که اسیران جنگی را یا باید کشت (افسران و سربازان) یا باید برده کرده در بازارها به مزایده فروخت (زنان و بچه‌ها)، بسیار شگفت‌انگیز بوده و نتوانسته که شگفتیش نسبت به این رسم انسانی ایرانیان را نهان بدارد. نزد رومیان رسم مبادله اسیران وجود نداشته، زیرا به نفعشان بوده که زن و بچه‌های اسیر شده را به عنوان برده در بازارهای کشور خودشان بفروشند و مال دریافت کنند. لذا شاهان پارتی و ساسانی در جنگ‌هایشان با آنها اسرشدگان سپاهی رومیان را بازن و فرزندانشان به ایران برده و تبدیل به شهروندان ایران می‌کرده‌اند.

شگفت‌تر از همه برای مارسلینوس نبودن رسم تجاوز جنسی به زنان و دختران شهرهای مغلوب در میان ایرانیان است؛ و این رسمی بوده که از روزگاران دور در میان یونانیان و رومیان رواج داشته و تبدیل به قانون ابدی شده بوده است. مارسلینوس به‌رغم خشم شدیدی که از ایرانیان در دل داشته، در هیچ موردی نتوانسته که سخنی از رفتاری ناجوانمردانه در کتابش بنویسد که از ایرانیان نسبت به دشمنان رومی‌شان سرزده باشد. اعجاب احترام‌آمیز او نسبت به رفتار شاپور دوم با دشمنان کشورش شبیه اعجاب هروودوت و تاریخ‌نگاران یونان قدیم نسبت به داریوش بزرگ و خشیارشا و اردشیر اول است.

در تألیفات تاریخ‌نگاران عربی‌نویس می‌خوانیم که شاپور دوم نسبت به عربها خشونت‌های بسیار سختی به‌کار برد، کتف‌های سرانشان را سوراخ کرده آنها را به‌دار آویخت، و بسیاری از سران عرب را کشتار کرد. ولی وقتی آن گزارشها را در کنار گزارش مارسلینوس می‌گذاریم متوجه می‌شویم که همه آنها از داستان‌هایی برخاسته بوده که عربها ساخته بوده‌اند، و نمی‌تواند که اساس و بنیاد درستی داشته باشد. حتی به این اندیشه می‌افزیم که معنای ذوالاکتاف نه سوراخ‌کننده کتفها بلکه «دارنده کتف‌های بزرگ» است (یعنی چارشانه). در گزارش مارسلینوس خواندیم که شاپور اندامی شکوهمند داشت و یک سر و گردن از همه افسران بلندتر بود (مردی چارشانه و بلندقامت بود). پس باید درباره صفت «ذوالاکتاف» به معنای سوراخ‌کننده کتفها اندکی اندیشه کنیم، و چنین بیندازیم که حتی ایرانیان این صفت با این معنای زشت را در اواخر خلافت اموی «هوبه سُمبه» ترجمه کردند و شاید خواسته‌اند به‌رخ عربهای فاتح بکشند که این ما بوده‌ایم که دیروزها با شما چنان کردیم، و اکنون نیز از شما برتریم، ولی قضای آسمانی سبب شده که شما بر ما مسلط شوید.

مارسلینوس درباره فرجام خودش پس از سقوط آمیدا نوشته که به همراه شماری از فراریان گریخته خود را به کوهستان رساند و از آنجا به ملطیه در ارمنستان کهن، و از آنجا به آنتاکیه (پایتخت شرقی امپراتوری) رفت.

شکست رومیان در ارمنستان و جزیره فرات و نصیبین پی آمدهای ناگواری در امپراتوری به دنبال آورد. در سال ۳۶۰ سرهنگی به نام ژولیان برضد کنستانتیوس شورید. چند ماه بعد کنستانتیوس درگذشت و ژولیان رسماً امپراتور شد. ژولیان مسیحیت را کنار نهاد و به آئین کهن رومی رسمیت دوباره بخشید. کلیساهای شرقی و یونانی به او لقب مُرتد دادند و مشروعیتش را زیر سؤال بردند؛ ولی ارتداد ژولیان به او امکان داد که از حمایت یکپارچه ارتش سنتی برخوردار شود. ژولیان برآن شد که برای تلافی شکستهای سالهای اخیر از ایران، و اشغال دیگر باره جزیره فرات و شرق اناتولی لشکرکشی کند.

ضمن سخن از تشکیل شورای سلطنت که شاپور نوزاد را شاه کرد گفتیم که یکی از پسران هرمز دوم (برادر بزرگ شاپور دوم) به نام هرمز در نبرد قدرت شکست یافته بازداشت و زندانی شد. او به زودی از زندان گریخته به شام رفته به دولت روم پناهنده شد و تا این زمان در آنتاکیه می‌زیست. قیصر ژولیان او را برانگیخت تا مدعی تخت و تاج ایران شود. قیصر به بهانه حمایت از او به ایران لشکر کشید با این امید که هرمز در ایران هوادارانی داشته باشد و قیصر بتواند که او را به سلطنت بنشانند و خواسته‌های دولت روم که بازگیری زمینهای آزاد شده بود را بر او تحمیل کند. اقدام دیگر قیصر آن بود که با پیام پشت‌گرم‌کننده‌ئی که برای آتردات مخلوع ارمنستان فرستاد او را تحریک به شوراندن هوادارانش برضد شاه ارمنستان کرد تا اوضاع ارمنستان آشفته شود و شاپور به ارمنستان برود، و قیصر در غیاب شاپور به میان‌رودان لشکرکشی کند. آتردات به توصیه عمل کرد، شاه ایران خواه ارمنستان را کشت و بیوہ اش را به ازدواج خودش درآورد و برتخت سلطنت ارمنستان نشست (سال ۳۶۳ م).

قیصر نیز با همه ارتش روم در یک حرکت بسیار سریع و غافلگیرکننده از فرات گذشت. ایرانیان به فرماندهی یک افسر پارتنی اینها را در شرق فرات متوقف کردند. تلاش قیصر برای عقب زدن ایرانیان به نتیجه نرسید. شاپور نیز با سپاهیان ایران به حران رفت. در نبردی که معلوم نیست چند روز ادامه داشته است رومیان شکست یافتند، قیصر متجاوز به همراه هزاران تن از سپاهیان رومی به کشتن رفت. پس از این شکست خفت‌بار افسری به نام ژوویان بقایای سپاهیان رومی را برداشته به غرب فرات عقب‌نشینی کرد. او که اکنون خودش را امپراتور روم می‌نامید از شاپور تقاضای مذاکره برای صلح کرد، و طی قرارداد صلحی که بی‌درنگ میان او

و شاپور منعقد شد، دولت روم ضمن پذیرش پرداخت غرامت جنگی به ایران، تعهد سپرد که از دخالت در ارمنستان و گرجستان خودداری ورزد و هیچ‌گاه در صدد تجاوز به سرزمینهای ایرانی برنهد. نیز، در این قرارداد تصریح شد که اگر دولت ایران بخواهد آتردات را از سلطنت ارمنستان برکنار کند دولت روم دخالت نورزد و دست ایران در این باره بازماند.

این‌گونه، در سال ۳۶۳ دولت روم به حاکمیت ایران بر همهٔ مناطقی که از نظر سنتی جزو ایران یا منطقهٔ نفوذ ایران بودند (جزیرهٔ فرات، آمیدا، ارمنستان، گرجستان) و توسط شاپور از اشغال رومیان بیرون کشیده شده بودند اعتراف کرد، و سیادت ایران بر بندر لاتکیه در ساحل شرقی دریای سیاه نیز به رسمیت شناخته شد. نیز، دولت روم تقبل کرد که سالیانه مبلغی (که مقدارش در قرارداد تعیین شد) به‌عنوان مساعدت در هزینهٔ نگهداری دربند قفقاز به ایران بپردازد. این دربند در گذرگاههای کوهستانی دو سوی شرقی و غربی کوههای قفقاز - یکی در کنارهٔ غربی دریای خزر و دیگری در گرجستان - توسط دولت ایران ساخته شده بود تا از خزش ترکان ماورای قفقاز به درون سرزمین الان (شمال رود ارس در جنوب قفقاز) از یک سو و ارمنستان و اناتولی از سوی دیگر جلوگیری کند. دو پادگان در کنار این دو دربند دایر بود که سربازانش ایرانی بودند و هزینه‌اش را دولت ایران می‌پرداخت. تا این زمان از حضور عنصر ترک در جنوب کوههای قفقاز خبری نیست و همهٔ اقوام جنوب کوههای قفقاز آریایی و بومی‌اند (گرجی‌ها در غرب و الانی‌ها در شرق). الانیه‌های ایرانی تبار شاه دارند و لقبش الان شاه است، و گرجی‌ها شاه ایرانی تبار تابع شاه ارمنستان دارند که از خاندان شاهان پارتی ارمنستان است.

روایت ایرانی از این لشکرکشی متجاوزانهٔ دوم رومیان به مرزهای ایران را طبری و مورخان عربی‌نگار آورده‌اند که خبر از تهور و از جان‌گذشتگی شاپور دوم در راه عزت میهن می‌دهد؛ و من از فارسنامهٔ ابن بلخی می‌آورم:

لیانوس... دین ترسایی باطل کرد و کلیساهایی که قسطنطین ساخته بود خراب کرد، و عرب که از شاپور رمیده بودند خلائقی بی‌اندازه به او پیوستند، و خروج کرد بر قصدِ ولایت پارسیان. و شاپور از این جهت دل مشغول گشت و با لشکری به سرحدِ ولایت شد و از آنجا با سواری چند مجهول‌وار رفت تا شکلِ کار و لشکر ببیند. و جاسوسان را باز به هر گوشه‌ئی فرستاد و خویشانِ جائی توقف کرد تا جاسوسان بازرسند. اتفاق را جاسوسی را از آن او بگرفتند؛ و جاسوس از بیمِ جان گفت: «مرا مکشید تا شاپور را به شما نمایم، که او با عددی اندک به این نزدیکی است»... گفته‌اند که لیانوس را سپهسالاری بود نام

او یوسانوس، و این سپهسالار کس به آن جایگاه فرستاد که جاسوس نشان داده بود، و شاپور را خبر داد تا بگریخت...

و در آن دو سه روز هردو لشکر به هم رسیدند و لشکر للیانوس سخت بسیار و بی اندازه بود. و عرب از کینه‌ئی که در دل داشتند نیک کوشیدند تا شاپور را هزیمت کردند، و خلقی را از آن او عرب بکشت. و للیانوس شهری از آن شاپور بستد از سوادِ عراق - تیسپون نام- و به «مدینه شاپور» معروف است. و بسیار خزاین و مالها از آن شاپور برداشت. و شاپور و امیانه مملکت آمد و لشکرهای جهان بر وی جمع شدند، و رجعت کرد و تیسپون از للیانوس بازستد بی آنکه مصافی رود. اما او خود بازگشت و به پارس نشست. و پس رسولان میان شاپور و للیانوس آمدش می کردند تا صلحی ببندند. و للیانوس در خیمه نشسته بود و سخن رسولان می شنید. ناگاه چوبه تیر بر سینه او آمد و کس ندانست که که انداخت و للیانوس در حال جان سپرد و هزیمت در آن لشکر افتاد. و شاپور معتمدان را فرستاد و آن سپهسالار را، یوسانوس نام، که او را از حال جاسوس خبر داده بود هدیه فرستاد و پیغام به لشکر روم داد که اگر با او بیعت کنید که شاه شما باشد من قصد شما نکنم تا به سلامت و ولایت خویش روید، و گرنه یک کودک را امان ندهم. همگان بیعت کردند با یوسانوس، و شاپور او را مُسَلَّم داشت، بعد مال و خزانه و اسباب للیانوس بستد و مواضعه (باج مقرر شده) بسیار بر رومیان نهاد. و عرب در جهان آواره شدند، و چندان که از ایشان یافتند بکشتند. و چون یوسانوس بازمی گشت با او قرار داد که هر خرابی‌ئی که در ولایت شاپور کرده بودند غرامت کشید. و نصیبین به عوض تیسپون که خراب کرده بودند به شاپور سپرد و به سلامت باز روم رسید، و ثمره آن جوانمردی که با شاپور کرده بود بیافت.<sup>۲۰</sup>

گفتیم که دولت روم در پیمان صلح ایران و روم تعهد سپرده بود که از آتردات ارمنستان حمایت نکند. شاپور دوم پس از آن فرمود تا آتردات را بازداشت کرده به ایران بردند و به زندان افکنده شد، و گویا در زندان خودکشی کرد. اما زنش که زن بسیار دلیری بود - و گفتیم که زن شاه قبلی ارمنستان بود که توسط همین آتردات کشته شده بود- در دژی موضع گرفت به این امید که شاید رومیان به یاریش بشتابند. او نیز سرانجام مجبور به تسلیم شد و به ایران فرستاده شد.

به رغم آنکه دولت روم تعهد سپرده بود که در امور ارمنستان دخالت نکند، چند سال بعد که شاپور درگیر مقابله با یک شورش منطقه‌یی در شرق کشور (احتمالاً در جنوب

افغانستان کنونی) بود امپراتور والنس گروهی را به ارمنستان فرستاد و مسیحی‌شدگان را برضد ایران شوراند و پسر آتردات - که نامش را پاپ نوشته‌اند - را بر تخت سلطنت ارمنستان نشانند. ولی به زودی شاپور نیروئی به ارمنستان فرستاد و پاپ را برکنار کرد. دیگر باره یک کشیشِ نومسیحیِ ارمنی - نامش نرسی - با یاری سپاهیان که امپراتور برایش فرستاده بود به مسیحی‌شدگان ارمنستان فتوای جهاد ضد ایرانی داد و هواداران ایران را در ارمنستان بازداشت کرده زنده‌زنده پوست از سرشان بیرون کشید و هراسی بی سابقه در ارمنستان برقرار کرده پاپ پسر آتردات را به سلطنت برگرداند. جاسوسان ایران که در دربار پاپ بودند بهترین راه را در نابودگری این نرسی دیدند، و پاپ را از نرسی بدبین کردند تا نرسی را کشت. پس از آن دربار ایران یک هیأت سفارتی به ریاست افسری از نوادگان سورن قهرمان معروف دوران پارت را با تشرهای شدید به دربار روم فرستاده از دولت روم تقاضا کرد که شورش ارمنستان را فرونشاند. به دنبال آن، جهاد ضد ایرانی مسیحیان به فرمان امپراتور فرونشست، پاپ از سلطنت ارمنستان برکنار شد، ولی دوتا از پسران کمسالش به جای او به سلطنت نشستند. چونکه تقاضاهای ایران برآورده نشده بود سورن به فرمان شاهنشاه با سِمَتِ مرزبانی ارمنستان با سپاهی به ارمنستان رفت (سال ۳۷۹ م). اینک شاپور تصمیم گرفته بود که شاه ارمنستان را از میان افسران ایرانی اعزام کند تا برای همیشه به توطئه‌های رومیان در آن کشور خاتمه دهد.

شاپور دوم که از روز تولدش دست‌پرورد عناصر ذی نفوذ دستگاه فقهتی و ارتشی بود، در سنین جوانیش چنان شایستگی و تدبیری از خود نشان داد که دست همه این عناصر را از تصمیمگیری در امر دربار کوتاه کرد، و از دخالت بی‌جای مغان در سیاست ممانعت نمود، و نشان داد که جانشین شایسته‌ئی برای نیاکانش آردشیر بابکان و شاپور اول است. او همچون اسلافش شاهنشاهی ایران دوست و آبادگر بود. او در عین حال خُلق و خوئی شبیه اسلاف بزرگش کوروش و داریوش و آردشیر بابکان و شاپور اول داشت و از آزادیهای دینی در کشور حمایت کرد. در سلطنت او اقتصاد کشور به سوی شکوفایی بیش از پیش رفت. وحدت تصمیمگیری که میان بزرگان کشور از زمان کودکی او به وجود آمده بود به نابسامانی سیاسی و مذهبی و جنگهای داخلی خاتمه داده بود، و چون شاپور به سن رشد رسید تدبیر و کاردانی او بیش از پیش بر ثبات سیاسی و برقراری امنیت و رونق کشاورزی و صنایع و بازرگانی و رشد اقتصادی کشور افزود. پیمان صلح سی‌ساله او با دولت روم در دهه‌های آینده مبادلات بازرگانی دو کشور را رونق بخشید و ایران به عنوان مرکز ترانزیت کالاهای شرق و غرب جهان درآمدهای انبوهی به دست آورد که در شکوفایی اقتصادی کشور سهم عمده‌ئی ایفا نمود.

ایران در سلطنت شاپور دوم دوران نوینی از همزیستی دینی و مذهبی، رشد کشاورزی و صنایع و بازرگانی، و رفاه و سعادت و رضایت همگانی مردم کشور از دولت را پیمود و در راه شکوفایی هرچه بیشتر تمدنی و توسعه اقتصادی و درعین حال در راه وحدت ملی به پیش رفت. آنچه در این دوران به تقویت نیروی دفاعی ایران کمک کرد همین وحدت ملی بود که بر اثر تدابیر شایسته مؤبد آثرپاد مه‌راسپند و مؤبد اردوی راج، و سپس کشورداری مُدبَرانۀ شاهنشاه شاپور دوم تحقق یافته بود.